

سبقت‌گویی



خلاصه کتاب اخلاق اسلامی

مهدی علیزاده، محمد عالم زاده نوری، محمدرضا مظاهری سیف

مهدی احمدپور، علی مهدوی فرید، محمدرضا فلاح

فهرست مطالب

فصل اول: انسان شناسی.....	۴
فصل دوم: مقصد رشد اخلاقی.....	۷
فصل سوم: موانع رشد.....	۸
فصل چهارم: امکانات رشد.....	۱۰
فصل پنجم:.....	۱۲
فصل هفتم: آسیب شناسی رابطه با خود.....	۱۷
فصل هشتم: بهبود رابطه با خود (اخلاق فردی حداقلی).....	۱۹
فصل نهم: رابطه ایده آل با خود (اخلاق فردی حداکثری).....	۲۱
فصل دهم: آسیب شناسی رابطه با خدا.....	۲۳
فصل یازدهم: بهبود رابطه با خدا (اخلاق بندگی حداقلی).....	۲۵
فصل دوازدهم: رابطه مطلوب با خدا (اخلاق بندگی حداکثری).....	۲۶
فصل سیزدهم: آسیب شناسی رابطه با دیگران.....	۲۹
فصل چهاردهم: بهبود رابطه با دیگران (اخلاق اجتماعی حداقلی).....	۳۱
فصل پانزدهم: رابطه مطلوب با دیگران (اخلاق اجتماعی حداکثری).....	۳۳

مقدمه:

دانش اخلاق بحث از زشتی‌ها و زیبایی روح و منش بشر است و به خواهش‌ها و اعمال انسان تعمیم می‌یابد. دغدغه اخلاق رشد و تعالی بشر است. اخلاق اسلامی در رویکرد عمومی دین همان شکوفایی فطرت است که بر شناخت خاصی از انسان استوار می‌گردد. انسان شناسی اخلاقی، انسان شناسی تحولی است بدین معنا که انسان در حال حرکت و در حال شدن را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. مهم‌ترین مبانی اخلاق مبنای انسان شناختی و مبنای غایت شناسی است.

آموزه‌های اسلام شامل سه بخش است:

۱. عقاید: توصیفی از آفرینش با بیان مهم‌ترین عناصر آن که به تفسیر آغاز و انجام هستی می‌پردازد.
۲. اخلاق: نظام ارزشی و هنجاری که انسان باید اعمال خود را برای دستیابی به کمال، براساس دستورها تنظیم کند.
۳. فقه: از نظام باید و نباید‌های حقوقی بحث می‌کند که برای تنظیم قانونی روابط اجتماعی شکل گرفته است. اخلاق در لغت، جمع "خلق" به معنای سبیه یا صفت پایدار در نفس است و در اصطلاح دانشی که به بیان اوصاف ارزشی افعال و صفات اختیاری و راه کسب یا اجتناب از آن‌ها می‌پردازد. هر گزاره اخلاقی از موضوع و محمولی تشکیل شده است. موضوع گزاره اخلاقی امری اختیاری است؛ زیرا ارزش اخلاقی مبتنی بر اختیار است و بدون فرض اختیار، امکان داور اخلاقی وجود ندارد. محمول گزاره اخلاقی یکی از چهار مفهوم ارزش گذار است:

۱. خوب و بد

۲. درست و نادرست

۳. باید و نباید

۴. حق و وظیفه

مجموعه گزاره‌های اخلاقی، نظام مطلوبیت‌ها و حرکت انسان را معین می‌کند.

رابطه انسان به دو صورت است: رابطه با خالق، رابطه با مخلوق

علم اخلاق شامل چند حوزه است:

- اخلاق بندگی: هنجارها یا ناهنجارهایی مثل ایمان، خوف، کفر و بی‌اعتمادی به خدا که به رابطه انسان با خدا مربوط می‌شود.
- اخلاق فردی: ارزش‌های اخلاقی مربوط به حیات فردی انسان‌هاست که آدمی را فارغ از رابطه با غیر در نظر می‌گیرد؛ مثل فضیلت‌های صبر و حکمت و... و رذیلت‌های پرخوری، سبک مغزی و...

- اخلاق اجتماعی: ارزش ها و ضد ارزش های حاکم بر رابطه فرد با سایر انسان ها مثل عدل و احسان یا حسد و تکبر.

- اخلاق زیست محیطی: احکام ارزشی حاکم بر مناسبات انسان با طبیعت.

تربیت اخلاقی: فرآیند درونی سازی ارزش های اخلاقی و شکل گیری شخصیت انسان براساس ویژگی های انسان کامل است.

اخلاق پرسش از ماهیت ارزش ها، و تربیت نیز پرسش از کیفیت دستیابی بدان را پاسخ می گوید.

فصل اول: انسان شناسی

سرشت انسان مهم ترین مبحث انسان شناسی است. نظریه فطرت بر سرشت واحد الاهی و تبدیل ناپذیر همه انسان ها تاکید داشته و به جهان نگاهی مثبت دارد.

ساحت و قوای انسان: روح انسان حقیقی غیر مادی و ملکوتی است.

نفس انسانی دارای چهار نیروی اصلی است:

۱. قوه عقلانی: آگاهی از حقایق است و هر یک از قوه ها را از سرکشی باز می دارد و آن را فرشته صفت می نامند.

۲. قوه غضب (دفع): آن را درنده خو می نامند.

۳. قوه شهوت (جذب): مبدا خواسته های آدمی و کار آن بدست آوردن منافع و امور لذت بخش است و آن را حیوان صفت می نامند.

۴. قوه وهم: آن را نیروی شیطنی می نامند.

حکمت، اعتدال قوه عقلانی و تهذیب آن

شجاعت، اعتدال قوه غضب و تهذیب آن

عفت، اعتدال قوه شهوت و تهذیب آن

حالات نفس:

• نفس مطمئنه (آرام): اگر قوه عقلانی بر سه قوه دیگر پیروز شد، نفس انسان به آرامش می رسد که "مطمئنه" گویند.

• نفس لوّامه (ملامتگر): اگر قوه عقلانی غلبه نیافت و شکست خورد، در پی آن برای نفس پشیمانی حاصل گردد، "لوّامه" گویند.

• نفس اماره (فرمان دهنده به بدی و گناه): اگر قوه عقلانی بدون دفاع تسلیم گردد "امارة بالسوء" گویند.

نفس انسان در ابتدای تولد ضعیف است و به مرور زمان توانایی های مختلفی را کسب میکند. توانمندی های ثابت نفس را "ملکه" می نامند.

ملکات نفس انسان:

۱. جسمانی: بیشتر در اعضای بدن ظهور میکند. به دست آوردن این دسته از مهارت ها هدف "تربیت بدنی" است؛ مانند مهارت راه رفتن

۲. ذهنی: به دست آوردن این دسته از مهارت های هدف "تربیت ذهنی" است؛ همچون ملکه تمرکز

۳. روحی و قلبی: ملکه های مثبت شجاعت، سخاوت و...

فواید ملکه:

- ✓ سرعت عمل
- ✓ آسانی عمل
- ✓ بهبود سطح عمل
- ✓ پایداری عمل

اصول تحصیل ملکه:

۱. امکان پذیری: تحصیل یا تغییر ملکات برای انسان در هر سن و موقعیتی امکان پذیر است.
۲. تدریج و زمان بری: پیدایش ملکه نیازمند زمان است و هیچ صفتی به یکباره در وجود آدمی پدید نمی آید و از میان نمی رود.
۳. تکرار و استمرار: پیدایش ملکه بر اثر تکرار عمل است.
۴. تاثیر قطعی و نامحسوس عمل: گرچه هر عمل به نوعی در پیدایش ملخ نقش دارد، تاثیر آن معمولا دیدنی و محسوس نیست. شیطان در مواجهه با کردار زشت انسان، گزاره سوم (تاثیر قطعی عمل) را کم فروغ و گزاره چهارم (نامحسوس بودن اثر عمل) را برجسته می کند.
۵. دشواری تحصیل ملکه و لزوم استقامت: دوران پیدایش ملکه بر آدمی سخت می گذرد. کسی که واجد ملکه نیست، توان بسیاری به کار می گیرد و زمان زیاد معطل می شود.
۶. دقت در مراحل کسب ملکه: توجه و دقت بیشتر در مراحل ایجاد ملکه، در پیدایش آن اثرگذارتر است.
۷. برنامه ریزی و بهره گیری از تجارب دیگران: تفکر و برنامه ریزی، مسیر تحول ملکه را تسهیل می بخشد.
۸. اعتدال و احتیاط: برنامه عملی برای کسب ملکه باید با توان فعلی فرد تناسب داشته باشد. توصیه دارای دو سوست: یکی "بیان نهی" که فرد بیش از توان خود در هر مرحله بر خود تکلیف نکند و گزاره سلبی ناظر به پیامدهای سوئی است و دیگری "بیان امری" که هرگاه توانایی نفس افزایش یافت، تکلیف را بیفزاید، چرا که تکلیف، نباید کمتر از توانمندی باشد و گزاره ایجابی به لزوم "حرکت مداوم" و ارتقای ملکه و تقویت آن اشاره دارد.

نظام ارزش گذاری فطری و محیطی و نقش آن دو در شکل گیری فضیلت یا عادت:

ارزش گذاری یعنی قیمت چیزی را مشخص کردن و پسندیده بودن یا ناپسندی آن را معلوم ساختن. از بیرون بنگریم نهال را چوب می بینیم و با استعدادهای آن کاری نداریم، این استعدادهای نهال اند که مسیر پرورش در نتیجه معیار ارزشمندی را معین می کند. تفاوت این دو نگاه، بیانگر دو نظام ارزش گذاری محیطی (از بیرون) و دیگری را نظام ارزش گذاری فطری (از درون) نام نهاد.

دو گرایش در تربیت انسان مطرح بوده است:

▪ فطرت گرا

▪ تربیت فرهنگ گرا

قرآن کریم و تعالیم پیامبر و ائمه اطهار(ع) جمله‌گی بر تربیت فطرت گرا تاکید کرده اند. بر پایه روایات، انسان در آفرینش مفسور بر توحید است. فرآیندهای تربیت، زدودن موانع از برابر فطرت است. برای ایجاد ملکات مثبت باید:

★ استعدادها و ظرفیت ها و ارزش های وجودی خود را به دقت کشف کنیم.

★ برای شکوفاسازی آن ها برنامه ریزی کنیم.

★ با قدرت و ثبات قدم آن برنامه را اجرا کنیم.

فصل دوم: مقصد رشد اخلاقی

اساسی‌ترین معمای بشر، پرسش از نهایت حرکت و مقصد نهایی اوست.

انسان دارای دو بعد فردی و اجتماعی:

انسان دارای یک هویت یا خود فردی و یک هویت اجتماعی است و موظف به خود شناسی، خود آگاهی و خود سازی فردی است. انسان به اقتضای انسانیت خود موظف است برای رسیدن به هدف مسیری را طی کند. این هدف بلند همان حیات طیبه است که بی شک تامین کننده ارزش انسان در زندگی فردی است.

۱. مقصد رشد و ارزش انسان در حیات فردی: پیامبران که به مقصد کمال رسیده اند، پس از بازگشت از این سفر معنوی می گویند انسان می تواند از مرتبه فرشتگان بالاتر رود و به خدا نزدیک شود و به قرب خدا برسد.

قرب به خدا

مقصد حرکت انسان "قرب خدا" معرفی شده است. قرب به خدا به معنای کم شدن فاصله مکانی یا زمانی میان ما و خدا نیست؛ چه آنکه خداوند فراتر از زمان و مکان است. نسبت خدا به همه موجودات مادی و در هر زمان و مکان مساوی است و از این جهت دور و نزدیک برای او فرض شدنی نیست. از دیگر سو، قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری و قراردادی نیست. در حقیقت قرب به خدا واقعیتی وجودی است. از آنجا که خدا کمال مطلق است، قرب به کمال مطلق به معنای کامل تر شدن است. آدمیان چنان آفریده شده اند که می توانند با کسب کمالات بیشتر به سوی خدا حرکت کنند و مشابهت خود را با خدا افزایش دهند و از فاصله خود با خدا بکاهند. دمیده شدن روح الهی در وجود انسان و به رنگ الهی درآمدن که در قرآن بدان اشاره شده است، بیانگر همین مدعا است. از آنجا که غیر خدا از خود چیزی ندارد و هر کمالی که آفریدگان خدا دارند، اصالتاً از آن خدا و متعلق به اوست، هر چه انسان کامل تر و دارا تر باشد، به خدا نیازمندتر و وابسته تر است.

انسان در یک صفت هرگز به خدا نزدیک نمی شود و آن صفات غنا و استقلال است.

هر چه انسان بتواند خدا را بنمایاند و مظهریت بیشتری برای خدا داشته باشد، به خدا مقرب تر است تا جایی که انسان آینه تمام نمای او می گردد؛ از آینه تمام نمای الهی با این عناوین ذکر شده است: خلیفه الله، المثل الاعلی، اسم اعظم، مظهر تام، جلوه کامل، وجه تام و آیه کبری.

بزرگی وجود ما به میزان علم و درک و معرفت ماست. انسان آفریده شده تا با افزایش شعور خود و درک بیشتر حقایق جهان، وجود خویش را کامل تر کند و جهان خود را بزرگتر سازد راز عظمت انسان و سر برتری او بر فرشتگان نیز در همین علم است. در حیات اجتماعی ارزش انسان به خدمات اوست؛ هر چه خدمات ارزنده تر باشد، تاثیر وجود فرد در جامعه فزون تر است. ایمان و معرفت ارزش بُعدی فردی وجود انسان است و خدمتگزاری، ارزش بُعد اجتماعی او. نتیجه رشد اخلاقی در بُعد فردی تربیت "انسان پاک" و حاصل رشد اخلاقی در بعد اجتماعی نیز تشکیل جامعه پاک است. هدف دوم در طول هدف نخست وسیله ای برای تحقق آن است. ایمان و انسانیت بدون توانمندی و کارایی ارزشمند است و سعادت آدمی را تامین می کند. بهره ایمان و بندگی از ابتدا به خود شخص بازمی گردد؛ در حی که بهره کارایی و توانمندی ناظر به نیاز دیگران است. توجه به مسئولیت اجتماعی و پرداختن به قدری مهم است که عبادات فردی جایگزین آن نمی شود و نمی توان به بهانه عبادت از آن سر باز زد. انسان مومن همان گونه که در پی تحقق "انسان آرمانی" است، به "جامعه آرمانی" می اندیشد و در پی آن است که مهارت ها لازم را بدست آورد.

فصل سوم: موانع رشد

مسافت میان انسان و خدا که از آن به صرتت مستقیم تعبیر شده، مسافت درازی نیست. اما به رغم کوتاهی این مسیر برخلاف انتظار، تشخیص و پیمودن آن با دشواری هایی رو به روست.

موانع همواره پیش روی حرکت قرار می گیرد.

موانع و دشواری های راه بر سه گونه است:

۱. موانع شناختی

۲. موانع انگیزشی

۳. موانع رفتاری

موانع رشد اخلاقی:

الف) موانع درونی

۱. هوای نفس: عمده ترین مانع سعادت انسان و عامل سقوط او را باید در درون جان او جست. آدمی هم ظرفیت رشد و کمال را در درون خود دارد و هم عامل سقوط و پستی که از آن به هوای نفس یاد کرده اند. هوای نفس همان گونه که مانع رسیدن به موفقیت مادی و اجتماعی است، مانع رسیدن به مقامات معنوی و روحانی نیز می شود. نقطه مقابل پیروی از هواهای نفسانی، قدرت کنترل خویش، مهار آرزوهای طبیعی و تسلط بر امیال و گرایشات مادی است. مهم ترین مصداق پیروی از هوای نفس، ارتکاب گناه است. نافرمانی خدا بزرگترین عامل سقوط معنوی انسان به شمار می رود. بنیان همه مریبان بزرگ، آغاز حرکت معنوی آدمی را طاعت خدا در انجام واجبات و ترک امور حرام می دانند.

۲. جهل: کسی که از هدف یا قاعده رفتن آگاهی ندارد، یا ضرورت رفتن را نمی داند، هرگز به مقصد نخواهد رسید. جهل و هوی دو مانع عمده درونی برای حرکت معنوی است که در مقابل علم و عمل قرار می گیرد.

۳. عجز: مانع دیگر برای حرکت به سوی سعادت، ناتوانی است. بهره های عبادات و مجاهدت های خاص به هیچ رو نصیب انسان های ناتوان نمی گردد که قدرت جسمی یا فکری یا روحی ندارند.

۴. عادت های ناپسند: بسیاری کسانی که از بدی و نادرستی عملی کاملاً آگاهی دارند اما باز هم بدان دست می آلاینند. این افراد نه مانع شناختی دارند نه مانع انگیزشی، بلکه مشکل آنها پدیده ای رفتاری به نام "عادت" است که پای حرکت ایشان را سست می کند.

ب) موانع بیرونی (محیطی)

موانع بیرونی آن است که از خارج وجود آدمی ب شناخت، انگیزه ها یا اراده و رفتار او اثر منفی می گذارد.

۱. دنیا: دنیا به همه مظاهر دلربا و فریبای مادی که برای آدمی جذابیت دارد و او را به سوی خود فرا میخواند، اطلاق می شود. تاثیر دنیا بر انسان از طریق تحریک موانع درونی است. ثروت و فقر از موانع بیرونی اند که موجب دل مشغولی و فراموش کردن هدف می گردند.

۲. شیطان: شیطان دشمن اوج گرفتن آدمی و مانع راه کمال اوست. کار شیطان تزیین و وسوسه است. بدین معنا که دنیا را در نظر انسان زیبا جلوه می دهد و بددین سان اندیشه حرکت به سوی خدا را از ذهن و دل اومی زداید. نسبت نفس و شیطان با انسان چنین است که نفس مسئول مطالبات است و شیطان نیز عهده دار گفت وگو. در بسیاری از موارد نیز شیطان حقیقتی را دگرگون می نماید تا موافقت انسان را جلب کند. از طرفندهای شیطان به موارد بی فایده و نیز دشوار نشان دادن کارهای خوب، ایجاد اعتماد به نفس کاذب و خود پسندی اشاره کرد.

۳. طاغوت: طاغوت به هر عامل بیرونی گفته می شود که با استفاده از قدرت خود، حیطة اختیار دیگران را در رشد و تعالی محدود می سازد و آنان را از مسیر هدایت باز می دارد. این واژه را چنانکه از نامش پیداست، به کسی می گویند که بر خدا طغیان کرده و از تحت ولایت و سرپرستی او خارج شده و دیگران را به خود می خواند. وظیفه انسان ها در برابر طاغوت کفر ورزیدن بدان است؛ بدین بیان که از حوزه نفوذ و سرپرستی او خارج شوند و به خواسته های او تن ندهند. اطاعت از طاغوت و تسلیم در برابر او در بیان قرآن "عبودیت طاغوت" نامیده شده است.

فصل چهارم: امکانات رشد

محیط هرگز الزام و جبر نمی آفریند و قدرت اراده انسان را برای رشد معنوی و روحانی سلب نمی کند. هیچ مانعی نیست که برای رشد معنوی نتوان از آن عبور کرد. به حکم همان اختیار، آدمی همواره مکلف است، هر چند محدودیت های فراوان او را احاطه کند.

"علم"، "توان" و "توجه" سه شرط عمده تکلیف و سه عامل مهم رشد است. کسی که نمی داند، یا نمی تواند و یا توجه ندارد، او را تکلیفی نیست. اما خدا ساختار وجودی انسان را چنان قرار داده که پیوسته امکان رشد برای او فراهم باشد، بی آنکه برای فرار از تکلیف بهانه ای داشته باشد.

الف) علم:

انسان در هر شرایطی به وظایف نخستین خود آگاه است؛ چه آنکه خدا به جان انسان شر و خیر او را الهام کرده و راه هدایت و گمراهی را روشن نموده و از سویی تعهد کرده است که هر کس به علم خود عمل کند، دایره آگاهی اش را گسترده تر سازد.

علم و عمل: دانستن مقدمه انجام دادن است و عمل نیز نتیجه علم. به دست آوردن علم و شناخت نقشه مسیر، آغاز راه است نه پایان راه. بنابراین هر کس یاسد تصمیم بگیرد که آنچه فرامی گیرد، انجام دهد و بر این تصمیم، استوار باشد. بزرگان علم و عمل توصیه کرده اند که آدمیان برای حرکت خود باید مسیری مطمئن را برگزینند و همه عمل خود را بر مدار "علم و یقین" تنظیم کنند؛ یعنی تا هنگامی که از "صحت" و "فایده یا ضرورت" کاری اطمینان نیافته اند، بدان اقدام نکنند تا به ورطه تزلزل درغلتنند. "عمل به آنچه می دانیم" سبب می گردد که مجهولات و مشتبهات ما آشکار شود. کسی که عمل نمی کند، افزون بر آنکه از به دست آوردن علم محروم می شود، یافته های او نیز از دست می رود. آن کس که عمل نمی کند، در وجود خود ابهام و ظلمت می آفریند؛ بدین معنا که او پس از یقین به صحت و حقایق کار خود، دوباره در آن تردید می کند. پیروی از خواهش های نفس و عمل نکردن به حق، ابزار ادراکی و قدرت تشخیص آدمی را زایل می کند.

ب) توان: یکی دیگر از امکانات رشد توان است. که با از بین رفتن آن، تکلیف نیز ساقط می شود. مسئولیت آدمی همواره محصور در دایره "توانایی" اوست. آدمی از اختیار و توان تهی نمی شود. ما به همان اندازه که می توانیم مسئولیم.

ج) توجه: یکی از مهم ترین امکانات شد و شرایط تکلیف، "توجه" است. انسان به هنگام غفلت تکلیف ندارد و در برابر عمل اشتباه خود بازخواست نمی شود، اما چنین نیست که همواره بی توجه و غافل باشد. بنابراین هر گاه غفلت انسان به توجه بدل گردد، در همان لحظه مسئول خواهد بود.

از بررسی رفتار های ارادی می توان دریافت که هر عمل اختیاری از نوعی گرایش درونی و میل نشئت می گیرد. منشا اراده در وجود ما علاقه شدید است. میل و علاقه ما به اشیا برخاسته از "آگاهی" ما به خوبی آن است.

به عدم آگاهی "جهل"، به محو آگاهی "نسیان"، به مرگ آگاهی "غفلت" گفته می شود.

از این رو "عمل نکردن" گاه به دلیل "ندانستن و ناآگاهی" است که باید با "تحصیل" درمان شود و گاه به جهت "غفلت" و بی توجهی که باید با "یادآوری" مرتفع گردد.

عوامل توجه و یادآوری:

۱. تفکر: گاه انسان خود، به یادآوری اقدام می‌کند و آگاهی‌های خود را زنده و فعال می‌گرداند. این فرآیند با "تذکر"، "تدبر" و "تلقین به نفس" صورت می‌پذیرد.
۲. موعظه: گاه آدمی در معرض تذکر دیگران قرار می‌گیرد. سخن دیگران اگر آگاهی جدیدی را در ما ایجاد کند، "ارشاد" یا "تعلیم" و اگر به احیای آگاهی‌های پیشین ما بینجامد، "موعظه" نام می‌گیرد. انسان بیش از آنکه به ارشاد و تعلیم نیازمند باشد، محتاج موعظه و تذکر است.
۳. مشاهده: مشاهده عمل دیگران در برانگیختن خاطرات ذهنی و احیای آگاهی‌ها موثر بوده و بلکه تاثیر آن به مراتب افزون‌تر از گفتار است و در واقع نوعی "ذکر غیر مستقیم" به شمار می‌رود.
۴. تجربه: پس از پیدایش آگاهی، در ما میل فراوانی نسبت به آن پدید می‌آید بدین سان اراده مان در جهت تحصیل آن متمرکز و فعال می‌شود.
۵. تداعی معانی: ذهن انسان میان اشیا و مفاهیم گوناگون، پیوند برقرار می‌کند و اغلب از یکی به دیگری منتقل می‌شود. این ویژگی موجب می‌شود بسیاری از آگاهی‌های غیر فعال ما از برخورد با پدیده‌ای غیر منتظره، فعال و موثر شود و عزم و اراده ما را جهتی خاص بخشد.

فصل پنجم:

اخلاق اسلامی ذاتا در پی تحول معنوی انسان و تبدیل او به انسان کامل است.

الف) آرامش

آرامش نقطه مقابل اضطراب و پریشانی و به معنای رهایی از هراس و نگرانی و برخورداری از احساس امنیت است. آرامش دو صورت دارد: یکی مذموم و دیگری ممدوح. آرامش مذموم حاصل اطمینان به اموری ناپایدار است که خیلی زود زوال می یابد و جای خود را به پریشانی و ناامنی می دهد. اما آرامش ممدوح آرامیدگی بی کرانی است که با آراستگی به اخلاق نیکو و پیوند با سرچشمه خوبی ها بدست می آید.

انسان مومن همه آفرینش را از آن جهت که فعل خداست، زیبا می بیند و در همه حال آسوده و آرام است. وقتی نیروی عقل، میان قوای شهوت و غضب و وهم اعتدال را برقرار سازد، آرامش و سکون یر مملکت جان سایه می گسترد و درون انسان از غوغا و تنازع آسوده می گردد.

ب) موفقیت

انسان موفق به کسی می گویند که احتمال دست یابی او به اهدافش نسبت به دیگران بیشتر باشد. نظم و انضباط کاری، استقامت، صبر، همت بلند، شجاعت و مانند آن عوامل شناخته شده موفقیت اند.

ج) امیدواری و ایمنی از احساس پوچی

هنگامی انسان در عمل (نه در حوزه باورها و شناخت) برای زندگی هدفی متعالی و غایتی معنوی شناسد و رفتار و منش وی هیچ گونه سوگیری فرامادی نداشته باشد و تنها به لذت های حیوانی و هواهای نفسانی بیندیشد، دچار ماتریالیسم اخلاقی شده است. یکی از پیامدهای مهم ماده باوری اخلاقی، پوچ گرایی است. پوچ انگاری زندگی برآمده از بیماری های روانی و اختلالات شخصیتی است.

د) شادمانی

شادمانی احساسی است که در پی رسیدن به خواسته ها و یا نزدیک شدن به آنها پدید می آید. ناخرسندی و غمگینی، ناشی از دست نیافتن به طمع ها و آرزوهاست. احساس هویت و کرامت و پیشرفت و یا احساس مقبولیت و تشخص و احترام موجب شادکامی است. انسان موجودی اجتماعی است که تمایل شدیدی به رابطه با دیگران دارد. وقتی کسی با احترام و محبت دیگران روبه رو شود، ناب ترین شادی ها را احساس می کند.

ه) زیبایی

زیبایی که بازتاب تناسب و هماهنگی در جان آدمی است، به مادی و معنوی یا محسوس و معقول تقسیم می شود. انسان علاوه بر زیبایی طبیعی و ظاهری، از زیبایی اندیشه و اراده ای پیش رونده نیز برخوردار است. بی گمان جملگی زیبایی ها (چه مادی و چه معنوی) حسن و جمال بی انتهای خدا را به نمایش می نهد.

و) لذت

لذت حالتی ادراکی است که هنگام یافتن به ما دست می دهد. تاثیر برآورده شدن نیازها و توجه به آن است. رنج مقدمه لذت است و لذت طلبی نوعی رنج کشیدن. تا نیازی ارضا نشده وجود نداشته باشد، لذتی طلبیده نمی شود. هر

چه رنج بیشتری احساس کنیم و فشار روانی سنگین تری داشته باشیم، بیشتر درصدد دفع آن و جلب لذت جایگزین بر می آیم. اخلاق می آموزاند که لذت، پاداش طبیعی درست عمل کردن است. بنابراین اگر کامل و درست اقدام کنیم و به لذت عمل توجه نداشته باشیم، لذتی که در پی می آید، پاداشی دل پسند خواهد بود.

همه آفریدگان نیازمند آفریننده خود هستند، هر چه ارتباط با او نزدیک تر باشد، لذت بیشتری در پی خواهد داشت.

ز) خلاقیت

کشف حقایق تازه و انجام کارهای بی سابقه، ظرفیت و پذیرشی می خواهد که اخلاق در ایجاد و بالابردن آن موثر است. رذایل نفسانی هر یک به گونه ای آرامش و دقت نظر را سلب می کند؛ در الی که رشد خلاقیت در آدمی، بدین عنصر نیازمند است. ارزش های اخلاقی به انسان ظرفیت بالایی برای خلاقیت می بخشد و خلاقیت الهی را در او می نمایاند.

ح) محبوبیت

انسان موجودی اجتماعی است، اما روابط اجتماعی تنها برای رفع نیازهای مادی او نیست، بلکه سطوح انسانی تر از این روابط از خواسته های دنیایی به مراتب فراتر می رود و به محبت و احترام می انجامد. کانون اصلی محبوبیت، برآمده از ارتباط با خداست.

ط) نیرومندی

اخلاق اسلامی از آن رو که به اصلاح رابطه با انسان با آفریدگار توانا می پردازد، فرد را به نیرویی شکست ناپذیر نزدیک می سازد. بر اثر این نزدیکی، قدرت لازم برای رسیدن به اهداف به دست می آید و سراسر عالم در خدمت آدمی قرار می گیرد.

فصل ششم: نقش اخلاق در شکل‌گیری جامعه مطلوب

اساساً زندگی انسان‌ها از زندگی جمعی و تشکیل اجتماعات، بهره‌مند شدن از منافع حیات اجتماعی است.

انسان‌ها در پناه جامعه در پی چند گمشده مطلوب بودند:

۱. مخاطرات و تهدیدات کمتر

۲. اختیار، آسودگی و برخورداری بیشتر

۳. رسیدن به تعالی و خود شکوفایی افزون‌تر

مجموعه عواملی که موجب از بین رفتن هر شاخص و جایگزینی ضد آن می‌شود:

الف) امنیت اجتماعی

۱. امنیت جانی: یکی از حمایت‌های اولیه‌ای است که هر جامعه در برابر شهروندان، متعهد به تامین آن است. عوامل تهدیدگر این شاخص عبارت است از: ستیزه‌جویی و منازعه‌تند، انتقام‌جویی و تشفی‌خاطر، رقابت‌های شدید و ناسالم، کارشکنی و ماجراجویی.

۲. امنیت مالی: امنیت اقتصادی از شرایط اصلی استمرار حیات اجتماعی و سلامت و پویایی جامعه است. از آسیب‌های تهدیدکننده می‌توان به دزدی، کلاه برداری و تقلب و... اشاره کرد.

۳. امنیت حیثیتی: پشتوانه‌ای عمومی و فراگیر وجود دارد که همه بدان نیازمندند و آن میزان "مقبولیت عمومی" یا "اعتماد‌پذیری" ماست که عرفاً بدان آبرو یا حیثیت گفته می‌شود. با این وصف بدیهی است که صیانت از آبروی اعضای جامعه برای ادامه زندگی اجتماعی اهمیت دارد. عواملی که بی‌اعتمادی گسترده‌ای در جامعه پدید می‌آورد از این قرار است: سخن‌چینی، سعایت، افشای سرّ، شهادت دروغ و ...

ب) فقرزدایی و گسترش رفاه عادلانه

ملاک‌های برتری اجتماع انسانی، در اختیار گذاردن امکان بهره‌مندی بیشتر از رفاه و آسایش و امکانات مادی برای اعضای خود است. هر چه این تنعم کاستی یابد و سهم شهروندان از رفاه و آسایش کمتر شود و فقر بیشتر دامن بگسترده، "اجتماع انسانی" رفته رفته فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد و تصویر جامعه مطلوب در ناامیدی محوتر می‌گردد. اصل رفاه و برخورداری معقول همراه با گشایش و فزونی، مادام که در سیر حیات طیبه باشد، در اسلام به عنوان ارزش به رسمیت شناخته شده است. امروزه در شرایط بین‌المللی، قدرت اقتصادی یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده اقتدار سیاسی به شمار می‌رود. لازمه عمل به قاعده "نفی سبیل" حرکت به سوی کسب قدرت اقتصادی است.

توسعه نیافتگی عادلانه رفاه مادی در سه صورت پدید می‌آید:

۱. تولید نشدن ثروت در جامعه

۲. تثبیت نشدن دارایی‌های تولید شده که به همین رو ناپایدار است و از بین می‌رود

۳. توزیع نشدن عادلانه دارایی‌ها و فرصت‌ها

برخی از ریشه‌های اخلاقی-تربیتی صورت اول، یعنی تولید نشدن ثروت در جامعه برین شرح است:

۱. نبود بینش اخلاقی صحیح: درک نادرست از برخی آموزه های اخلاقی در طول تاریخ یکی از عوامل رکود فعالیت های تولیدی و کم شدن نشاط اقتصادی است.

۲. سستی و ناشکیبایی: برخی از ملت ها در برابر سختی ها و ناملایمات چنان پایدار نیستند. بی قراری و ناشکیبایی طبعاً تن آسانی و تنبلی در پی خواهد داشت.

۳. بی تدبیری: یکی از پایه های زندگی تدبیر برای رفع نیازمندی های امروز و آینده است که در زندگی فردی از آن به عنوان "عقل معاش" و در سطح کلان جامعه نیز از آن به "برنامه ریزی" یاد می شود.

اما در خصوص صورت دوم یعنی از دست رفتن ثروت و دارایی تولید شده، به دو آسیب اخلاقی می پردازیم:

۱. اسراف و تبذیر: مصرف بیش از حد و استفاده ناصحیح بزرگترین آفت برای دارایی فرد و جامعه است.

۲. رواج گناه و فساد: یکی از قوانینی که نظام رازقیت بر پایه آن عمل می کند، این است که خدا پروایی در پی آورنده تنعم است و بی تقوایی نیز برابر با محرومیت.

درباره صورت سوم بی عدالتی در توزیع ثروت سخنان بسیار است. انبوه رنج و درد حسرت و حرمان توده های مستمند و بینوا، برآمده از خصلت های اخلاقی زشت و حیوانی است؛ به ویژه خودخواهی دیوانه واری که گاه از پول پرستی و تک اثر ثروت سربر می آورد و دیگر بار از مقام پرستی و هر دو نیز در پی آورنده بی عدالتی اند.

ج) توسعه دانایی و شکوفایی علمی

جامعه ای که در آن دانایی نباشد، فقیر بوده و هر قدر عوامل زورمندی را در خود گردآورده باشد، ضعیف است. بزرگترین ثروت، "دانش" و برترین قدرت "آگاهی" است. پیشرفت مادی و تعالی معنوی جامعه، با توسعه دانایی و شکوفایی علمی ارتباطی تنگاتنگ دارد. رسیدن به قله دانشوری و ورود به جرگه علما و حکما پیش نیازهایی می طلبد که مهم ترین آنها "شایستگی اخلاقی" است.

موانع توسعه دانایی

۱. رذایل فردی

یک. عُجب علمی: یکی از آفات پیشرفت در هر زمینه، پدیده روانی "استغناي مذموم" است که انگیزش لازم برای آموختن یا تکمیل مهارت ها را آدمی سلب می کند.

دو. کم حوصلگی و شتابزدگی: در زندگی اموری وجود دارد که به دلیل ظرافت، وسعت و... نباید در موردشان عجله کرد. شتابزدگی موجب بی دقتی می شود و بی دقتی سبب خرابی کار.

سه. تنبلی و تن آسانی: رمز ورود به جلگه دانشیان "سخت کوشی" است. بُعد حقیقت جویی فطرت آدمی تنها در پرتو پشت کار و همت بلند شکوفا می گردد که در سنت غنی حوزه های علمیه از آن به "اجتهاد" یاد می شود.

چهار. بی نظمی: در منش آدمی تنها یک ویژگی است که آدمی را در برنامه ریزی به موفقیت می رساند: نظم در زندگی و انضباط کاری.

پنج. شهوت رانی و لذت طلبی: یکی از نیازمندی های روانی مهم برای فعالیت علمی "تمرکز ذهنی" و "آرامش روحی" است.

۲. رذایل اجتماعی

یک. بخل: یکی از مراحل توسعه دانایی پس از تولید دانش، "اشتراک دانش" است. "ترویج موثر علم" در میان جامعه علمی موجب تضارب و تبادل اندیشه ها و از سویی سبب نشاط فکری و تولید ایده های نو می گردد.

دو. حسد: در میان دانشوران این است که از سویی دانش متاعی است نفیس و کمیاب و از دیگر سو رقابت بر سر کسب علم یا شهرت علمی، جدی و فشرده است.

سه. رعایت نکردن اخلاق علمی در پژوهش و نگارش: سه مفهوم ارزشی "صداقت"، "امانت" و "ادب" خط قرمزهای پژوهش و نگارش های علمی به شمار می روند. پدیده زشت "سرقت ادبی" به دلیل نبود فصلیت های صداقت و امانت روی می دهد.

چهار. نامهربانی و تندخویی با شاگرد: نقش معلم و استاد در ایجاد انگیزه آغازین برای علم آموزی سرنوشت ساز است. استاد از "گروه های مرجع" به شمار می رود.

فصل هفتم: آسیب شناسی رابطه با خود

الف) خود فراموشی و خود فریبی:

ما ناگزیر از داشتن تصویری از خود هستیم. اگر از خویش شناخت و آگاهی درستی نداشته باشیم، تصویری موهوم به جای می نشیند و عمل را به فریب و زندگی را به سراب تبدیل می کند. خودفراموشی موجب خودفریبی است؛ یعنی از دست داد ظرفیت ها و زمینه های کمال واقعی به جای خدمت به خود و حرکت به سوی شکوفایی و کامیابی.

فهم عیوب و حيله ها کاری بس دشوار است که اهل دنیا بر آن فائق نمی آیند و گرفتار فریب نفس می شوند. خودآگاهی، کشف خویشتن و توانایی های نهفته ای است که خدا در ما نهاده و پرورش آن را بر عهده ما گذارده تا آنها را سرمایه زندگی قرار دهیم. استعدادها و ظرفیت های آدمی دو دسته اند:

۱. نوعی و عمومی: همه ی افراد بشر از آن برخوردارند مانند استعداد کمال معنوی و روحانی

۲. فردی: مانند استعدادهای شغلی و حرفه ای که افراد جامعه را در وضعیت های متفاوت و مکمل قرار می دهد.

بیشتر استعدادهای مشترک مربوط به کمال فردی انسان ها و بیشتر استعدادهای شخصی مربوط به کمال اجتماعی آنان است. خودآگاهی و خودفراموشی دو سطح دارد: خودآگاهی و خودفراموشی "نوعی" و "شخصی".

کسی که خود را فراموش کرده همواره در ابهام است و باحقیقت خویش احساس سازگاری نمی کند. جهل، ظلمت است و بی گمان ناآگاهی از خودفراگیرترین و تاریک ترین ظلمات است. با خود فراموشی دو وضعیت پیش روی آدمی قرار می گیرد:

• دارایی ها و توانمندی های خود را درک نکرده، خویش را کمتر از آنچه هست، می پندارد.

• خود را فراتر از آنچه هست، به شمار آورده، آنچه نیست و ندارد، از خود می داند.

این دو وضعیت در یک موضوع مشترک اند: نشناختن خود و حدود دارایی ها و نیازمندی ها.

شکوفایی و کامیابی به خودپذیری و اعتماد به نفس نیز دارد.

در خودفراموشی سودجویان و سلطه طلبان مجالی برای جسارت می یابند و از خود بی خبران را می فریبند. چنین کسانی اهداف روشن و آرمان های اصیلی ندارند تا براساس آن تصمیمات خود را سامان دهند. زیستن در خود فراموشی و از خودبیگانگی زندگی ابدی را به نابودی می کشاند.

یکی از مهم ترین عواملی که انسان را دچار خودفراموشی می سازد، مشغله زیاد است. فراغت داشتن به معنای بیکاری و تنبلی نیست بلکه به معنای کاهش دلبستگی ها و پرهیز از هرز دادن نیروی فکری و روانی است. گام اول برای درمان خود فراموشی توجه به خدا و عنایت او به تدریج حاصل می شود. یکی دیگر از راهکارهای زدودن خودفراموشی شناختن خداست و حقیقت انسان و جایگاه واقعی او در عالم هستی. یکی دیگر از راهکارها یاد مرگ است.

ب) وسوسه پذیری و ضعف اراده:

وسوسه با فعالیت وهم صورت می گیرد. وهم، عقل فروافتاده است؛ زیرا مفاهیم معقول و مطلق نظیر زیبایی را به صورت ذهنی برگرفته از ماده نسبت می دهد و چنان می نمایاند که زیبایی مطلق در امور مادی است. وسوسه با کمک وهم فضای تعقل را غبارآلود می کند و وعده فریبنده کام جویی بی قید و شرط می دهد و آرزوهای بزرگ را از یاد برده، توان پی گرفتن آنها را از میان می برد. در مقابل، مهار وسوسه ها همت بلند را شکوفا می کند و نیروی اراده را در راستای تحقق اهداف فعال می سازد.

تسلیم هوس ها شدن، فرد را از دنبال کردن آرزوها باز می دارد. کسی که برای وسوسه ها آغوش می گشاید برخلاف کشش ذاتی روح عمل کرده است؛ روحی که خواهان بازگشت به اصل خویش و آرمیدن در جوار رحمت بی کران الهی است.

یکی از عوامل وسوسه پذیری و ضعف اراده، تسلیم نظر دیگران شدن و آنها را محور و معیار قرار دادن است. خودفراموشی نیز عاملی است که وسوسه را در انسان برمی انگیزاند. به یاد آوردن پاره ای از دانسته ها برای غلبه بر وسوسه های نفس بسیار مفید است؛ از جمله یادآوری عاقبت پیروی از وسوسه ها و اینکه شیطان دشمن قسم خورده ای است. افزون بر یادآوری های ذهنی، ذکر زبانی در رفع وسوسه ها موثر است. ذکر خدا پراکندگی ذهنی را فرومی شوید. از جمله راه های مقابله با وسوسه، جایگزینی است. ذهن انسان خلاق است و همواره مشغول آفرینش صورت های گوناگون و نوبه نو است. یکی از عوامل ممتنع تسلیم شدن در برابر وسوسه ها، موقعیت های آلوده است. باقی ماندن در این محیط ها و همراهی با افراد خطاکار ایمنی فرد را در برابر شیطان از بین می برد.

ج) زیاده خواهی:

انسان برای حفظ زندگی نیازهایی دارد که باید در جهت ارضای آن بیندیشد و تلاش کند. اما اگر این نیازها از مرزهای واقعیت بگذرند، به زیاده خواهی بدل می گردد. حرص، احساس نیاز موهومی و کوشش در جهت رفع آن است. در حرص ورزی منطق رعایت نیاز بر هم می ریزد و فرد بدون توجه به نیاز خود، زیاده خواهی می کند. قناعت که در برابر حرص قرار دارد، به معنای پرهیز از نیازهای موهومی یا افراطی و بسنده کردن به دارایی موجود است. غنای در نفس، همین قناعت است؛ بدین معنا که فرد با انباشت دارایی های خارجی غنی نمی شود، بلکه امری درونی او را به استغنا می رساند.

مفهوم طمع به حرص نزدیک است. طمع یعنی چشم دوختن به دارایی های دیگران و سپس احساس نیاز کردن. در مقابل طمع، بی نیازی از مردم قرار دارد که از ملزومات قناعت به شمار می آید. ممکن است کسی از طمع پاک گردد، اما هنوز حریص باشد. از طمع پست تر این است که فرد به آنچه دیگران دارند، حرص می ورزد، اما نه برای نفع خود، بلکه که دیگران محروم شوند. در این حالت شخص دچار حسد می شود. خصلت حرص، برآمده از بی اعتمادی به خداست. اعتماد به رزاقیت خدا ریشه حرص و طمع را می سوزاند. از مهم ترین اسباب مبارزه با آزمندی، توجه به اینکه روزی انسان مقدر و معلوم است و حرص ورزیدن جز آنکه ارزش شخص را فرومی شکند، در فزونی روزی تاثیری ندارد. یاد مرگ، دنیا را در اندازه واقعی در نظر می آورد. مرگ اندیشی نیازه های اساسی و حیاتی را می نمایاند و نیازهای وهمی را از میان می برد و قناعت را به ارمغان می آورد.

فصل هشتم: بهبود رابطه با خود (اخلاق فردی حداقلی)

الف) خودآگاهی

برای موجودی که فطرتا دارای حب ذات است و خود را دوست می‌دارد، کاملا طبیعی است که به خود بپردازد و درصدد شناختن کمالات خویش و راه رسیدن به آنها برآید. تاکید ادیان آسمانی بر خود شناسی و به خود پرداختن، بیانگر حقیقت فطری و عقلی است. کسی که هوس های خود را با فریب ها و کوتاه نگری هایش بشناسد و فطرت را با خیرخواهی و هدایتگری اش دریابد، خویشتن را برای خلیفه خدا شدن بر روی زمین آماده می‌کند و خود را پیوند با خدا دیدن و در محضر او یافتن است. تقوا و مهار هوس های سرکش نفس موجب رسیدن به خودآگاهی و رشد و کمال است. غفلت و سرگرم شدن به زندگی دنیا، از موانع اساسی خودآگاهی است.

ب) انضباط روحی و مدیریت نفس

برای مدیریت نفس باید خود و نیروهای درونی مان و موانع و آسیب های حرکت را بشناسیم. عبور از این موانع بیرونی و درونی نیازمند سه گام است:

۱. برنامه ریزی دقیق

۲. اجرای صحیح که خود هماهنگی حداکثری تمامی ظرفیت ها و بهره گیری حساب شده از همه توانمندی

های وجودی را می‌طلبد

۳. همت و پایداری لازم برای پیگیری مقصود

در ادبیات اخلاقی اسلام امتداد مدیریت نفس، فضیلت تقواست که در آن نفخه ی دینی دمیده شده است. تقوا نیرویی است که انسان را از کارهای زشت یا پیروی از خواسته های دل باز می‌دارد. در غالب آیات واژه تقوا با نام خدا همراه شده است. تقوای موردنظر قرآن تسلط بر خویش و مدیریت جان است. تقوا در فرهنگ قرآن دو عنصر اساسی دارد:

★ تسلط بر خود

★ ملاحظه حضور خدا

تقوا بر دو قسم است:

■ تقوای پیش ایمان: کنترل نفس و انضباط روحی

■ تقوای پس از ایمان: خداپروری و خویشتن بانی

به هنگام وسوسه نفس دو لذت پیش روی آدمی است: لذتی محدود و زودیاب که به سرعت از بین می‌رود و کامیابی بلندمدتی که لذتی پایدار دارد. در نبرد میان وسوسه ها و هوس ها از یک سو و آرمان های متعالی از سوی دیگر، رفتار و اندیشه فردی که گرفتار آشفته‌گی است، هر ساعت به سوئی می‌رود. با مدیریت نفس و مهار امیال سرکش و هوس های گذرا، نیروهای انسان متمرکز شده و فرد در رسیدن به هدف موفق تر خواهد بود.

بندگان خودنگهدار و تقوای پیشه در این دنیا مشمول دو گونه هدایت اند:

✓ هدایتی پیش از تقوا که محصول فطرت سلیم است.

✓ هدایت پسینی که شکرانه تقوای آنان است.

مدیریت نفس، مهار کردن و سامان دادن انگیزه‌ها، تمایلات و رفتارهاست. برنامه روشنی که مدیریت نفس باید براساس آن صورت گیرد، شریعت نام دارد. شریعت برنامه‌ای عملی به دست می‌دهد که در راستای رشد، هماهنگی با خواسته‌های متعالی و در تعارض با تمایلات بازدارنده و پست بشری تنظیم شده است. شریعت به انسان امکان می‌دهد که در میان گرایش‌های معارض داور و گزینش کند. عمل مداوم به واجبات و ترک حرام و مراقبه مستمر موجب پیدایش ملکه تقوا در روح انسان می‌گردد.

ج) قناعت

انسان طبیعتاً بی‌نهایت جو و زیاده‌خواه است و به حد خاصی رضایت نمی‌دهد. قناعت در ابتدا کنترل رفتار نیست، بلکه مهار نیازهاست و فرد را چنان می‌سازد که به آنچه ندارد و در دسترس او نیست ابتدا احساس نیاز نکند. نقطه مقابل قناعت، حرص و طمع است. با قناعت نعمت‌های بزرگ خدا به چشم می‌آید و بزرگ شمرده می‌شود. در واقع مقدار نعمت‌ها و برخورداری‌ها سطح لذت را ارتقا نمی‌دهد، بلکه چگونگی برخورد با نعمت‌هاست که کامروایی و بهره‌مندی از آنها را رقم می‌زند. تقویت روحیه قناعت، در غلبه بر نفس و مهار آن تاثیر بسزایی دارد. دنیا راس همه خطایا و حرص و طمع ریشه دنیاجویی است. از آثار اخروی قناعت سبکی حساب است. یکی از راه‌های دست‌یابی به قناعت، تحمیل به نفس است. روش دیگر جایگزینی است یعنی هر گاه خواسته‌های دیگر را به جای خواسته‌های دنیوی بنشانیم، قناعت آسان می‌گردد. ریشه قناعت، عفت و خودداری است. یکی از موانع اساسی قناعت ورزشی، ارتباط و نشست و برخاست با افراد پرخرج است.

آگر آدمی به اندازه توان خود بکوشد، روزی اش به موقع خواهد رسید و لازم نیست خود را از لذت و آرامش قناعت و برکت شکرگزاری محروم کند و به رنج حرص ورزشی و اندوه زیاده‌خواهی تن دهد.

فصل نهم: رابطه ایده آل با خود (اخلاق فردی حداکثری)

الف) حکمت به معنای دانایی و فرزندی است. دانشمندان اخلاق حکمت را دانایی تبدیل شده به توانایی دانسته. توانمندی عقل در هدایت و مهار نیروی شهوت و غضب را حکمت گویند. حکمت و عقل با یکدیگر در تلازم اند. حکیم کسی است که از روی خرد و با توجیه کامل کاری انجام می دهد و به همین جهت کار او محکم است.

عقل دو کاربرد دارد:

- عقل نظری که بر اندیشه و قوه شناخت اطلاق می شود.

- عقل عملی که همان به کارگیری اندیشه و یافته هاست.

جهل در برابر عقل و دارای دو معناست:

- نداشتن آگاهی

- بی اثر گذاردن آن

حکمت، محصول روش زندگی و خوب زیستن است. حکمت، استحکام علم الهامی به خوبی و بدی و نشستن آن در جان آدمی است تا از افراط در نیروی شهوت و غضب ایمن ماند. با زهد و دور نگاه داشتن دل از دنیاطلبی، قلب آدمی به بارگاه دانش الهی تشرف می یابد و با حکم آشنا می شود. حکمت از آن کسی است که افتاده و متواضع باشد.

ب) کرامت و عزت نفس

هر موجودی که کمالات لایق خود را داشته و از نقص به دور باشد، کریم خوانده می شود. می توان کرامت انسان را ارزشمندی او دانست. مرتبه ای از این کرامت، ذاتی است و میان همه افراد انسان مشترک است. اما انسان می تواند استعدادهایش را با اراده و اختیار شکوفا کند و مراتب بالاتری از ارزشمندی را به ظهور برساند که اکتسابی و حاصل مجاهدت است و از مسیر اخلاق می توان بدان دست یافت که به فرموده قرآن عالی ترین درجات از آن متقین است. برای نگهداری از این دارایی خدادادی باید خود را به صفتی آراست که در ادبیات دینی از آن به عزت تعبیر می شود. عزت به معنای صلابت، استواری و تسخیر نشدن است. عزت واقعی تنها برای خداست. کسی که بر ابعاد حیوانی وجود خود غلبه می کند، عزت و کرامت را در خود متجلی می سازد. عزت نفس با بی اعتنایی در برابر امور ناگوار و شکست ناپذیری در مقابل مشکلات ملازم دانسته اند. عزت دارای عامل سازنده خود تائیدی است که بنیاد خلاقیت را شکل می بخشد. با تقویت ایمان می توان به مراتب برتری از عزت نفس رسید. هدف گذاری در زندگی راه دیگری برای دست یابی به کرامت است.

ج) عفت

هرگاه نیروی شهوت تحت فرمان عقل درآید، فضیلت عفت پدید می آید. حیا به معنای عمل نکردن به خواهش های نفسانی به جهت حضور بیننده ای با شعور است. حیا در گستره رابطه با دیگران یا ارتباط با خدا جای می گیرد و از قلمرو اخلاق فردی بیرون می رود. صاحب عفت کسی است که با وجود سلامت قوا و آگاهی از کیفیت لذات و فراهم بودن اسباب و نبود موانع خارجی برای شهوات و لذات دنیوی، پا را از اطاعت شرع و عقل فراتر نهد. معمولاً برای کنترل شهوت شکم و دامن به کار می رود. اگر انسان بتواند توجه نفس به قوه جنسی را مهار کند، بسیاری از انرژی های روانی اش آزاد می شود. حاصل چنین تلاشی بهداشت روانی، تمرکز حواس، عزت نفس، عدم فرسایش قوای عاطفی و جنسی و

آرامش خیال است. عفت مهار نیروی درونی و پرهیز از هدر دادن آن با هر کشش و تمایل است. خدا عزت را با عفت آمیخته و زیبایی را با حیا آراسته و نیکو ساخته است. توجه به خداعامل بازدارنده از گناه است.

اگر عفت ورزیم، به تدریج هوس ها فرو می خوابد و وسوسه ها رنگ می بازد.

فصل دهم: آسیب شناسی رابطه با خدا

الف) غفلت و خدافراموشی

انقطاع و بی خبری از حق را غفلت گویند که مایه تمام شقاوت ها و سرچشمه تمام نقایص است. چنین حالتی دارای مراتب است که به میزان دل بستگی به غیرخدا بستگی دارد. خودفرااموشی دردناک ترین نتیجه خدافراموشی است. بی توجهی به حقیقت گناه و آثار هستی سوز آن از پیامدهای غفلت است. ذکر خدا از مهم ترین عوامل تربیت روحی است. برای جلوگیری از غلبه غفلت می باید پیوسته در جلسات موعظه و ذکر شرکت کند. یاد مرگ و قیامت بنای غفلت را ویران می کند. ابتلائات الهی و مصیبت ها در رفع غفلت موثراند.

ب) ناامیدی از رحمت خدا و فریفتگی به رحمت او

یاس در لغت به معنای دل بریدن و از بین رفتن است که در قرآن از آن به "قنوط" یاد می شود. یاس از رحمت خدا بدین معناست که انسان بر اثر عواملی چون زیادی گناه و بزرگ دانستن آن است و بی توجهی به رحمت خدا، از مغفرت او به کلی دل ببرد. ناامیدی، در نافرمانی خدا و از سوئی در ناخالصی و اعوجاج اعتقادی ریشه دارد. میزان خوف و رجا در آدمی باید برابر باشد. فریفتگی به رحمت خدا هنگامی روی می دهد که رجا بر خوف غالب آید. معادل قرآنی و روایی فریفتگی به رحمت، "امن از مکر خدا" است. "امن" در لغت به معنای آرام گرفتن نفس و از میان رفتن بیم است. خوف اضطرابی است که بر اثر انتظار وقوع امری ناخوشایند، بر قلب انسان عارض می شود. نتیجه اخروی ناامیدی آتش سوزان جهنم است؛ چرا که یاس از گناهان کبیره بوده. بی باکی در نافرمانی، غرق شدن در گناه و ترک عمل، از آثار این صفت ردیلت است. ریشه روانی ناامیدی نداشتن اعتقاد صحیح و ایمان مستحکم است. راه حل بنیادین برای ریشه کنی ردیله ناامیدی تجدید بنای ایمان است. از بین رفتن خوف از خدا و عذاب او از دل بنده علت اصلی احساس امن و فریفتگی به رحمت خداست. مهم ترین راه ز بین بردن این ردیله میزان خوف در دل بنده افزایش یابد. ریشه خوف از هر چیز، علم به وجود آن و احتمال رسیدن خطر و ضروری از آن به انسان است. غفلت و کم بودن معرفت و ضعف ایمان و یقین از جمله عواملی است که موجب کاهش خوف می گردد. تفکر مدام در احوال روز قیامت و انواع عذاب های اخروی، گوش سپردن به موعظه های انذاردهنده، دقت در احوال بندگان خائف خدا و انس با ایشان و تامل در حالات انبیا و اولیا راه های دیگری است که سبب تقویت خوف می گردد.

ج) کفران

"کفران" که در برابر "شکر" قرار دارد، به معنای "فرااموشی نعمت و پوشاندن آن" است. کفران نعمت نوعی قدرناشناسی و غفلت از لطف و احسان خدا و بی توجهی به عنایات اوست. کفران نعمت موجب سخط خدا و از دست دادن نعمت است و غضب الهی را در پی دارد و زایل کننده نعمت است.

عوامل غفلت:

۱) عدم درک صحیح از حقیقت رابطه انسان و خدا که حکمای الهی از آن به "نسبت ربطی" یاد کرده اند. کرانه ی ناپیدای نیازهای آدمی مهم ترین علت وابستگی دائمی او به منعم متعال و از سوئی مهم ترین دلیل سپاس گزاری اوست.

۲) بی توجهی به این حقیقت که تمام نعمت های ظاهری و باطنی از سر لطف خدا است و خدا به هیچ بنده ای بدهکار نیست. سپاس گزاری کرامتی روحی است.

۳) ناآشنایی با گستردگی نعمت‌ها و بی‌توجهی به نقش مهم هر یک در تداوم حیات آدمی سبب می‌گردد که بسیاری از این نعمت‌ها ناشناخته بماند.

۴) پیروی از هوای نفس که سرمنشا نافرمانی از خداست، انسان را وامی‌دارد تا شکر ولی نعمت را نیز مانند عبادت‌های دیگر ترک گوید.

فصل یازدهم: بهبود رابطه با خدا (اخلاق بندگی حادقلی)

الف) یقظه

یقظه به معنای بیدار گشتن از خواب غفلت و هوشیار شدن از مستی طبیعت است که عارفان آن را منزل اول و سرآغاز سلوک معنوی معرفی کرده اند.

پیش نیاز سلوک این است که انسان دریابد هنوز فقیر و نیازمند به خداست و باید برای کامل شدن بدو ببیوندد. نخستین اثر آن، توجهی ویژه به نعمت های ظاهری و باطنی خداست. شناخت حقیقت گناه و توجه به خطر بزرگ آن، اثر دیگر هوشیاری است. حضور مستمر در مجالس ذکر و موعظه، خلوت با خویش و توجه به خدای یاد مرگ و قیامت، زیارت اهل قبور و... باعث می شود قوای انسانی در معرض هوشیاری قرار گیرد.

ب) خوف و رجا

خوف به معنای نگرانی و هراسی است که به احتمال بروز امری ناخوشایند در آینده، پدید می آید. خوف با ترس که رذیله اخلاقی و نشانه ضعف نفس است، تفاوتی اساسی دارد؛ چرا که ترس خودداری نفس از اقدامی است که عقل و شرع آن را نیکو می شمارد. هرگاه وجود یا عدم اسباب آن معلوم نباشد، به چنین انتظاری "تمنا و آرزو" گفته می شود و اگر اسباب و علل پیدایش آن امر فراهم نباشد، بدان "غرور و حماقت" می گویند. اگر فردی سست ایمان به جای عمل صالح، تنها امیدوار به رحمت خدا باشد، به حماقت و غرور دچار آمده که خود از عوامل هلاکت است. خوف و رجا موجب نشاط و تلاش در جهت انجام وظایف بندگی است. خوف حقیقی بنده را از ارتکاب گناه باز می دارد. اثر دیگر خوف، رویاندن فضایل و سوزاندن رذایل در عمق جان است. برای پیدایی و فزونی خوف در دل بندگان تامل در اموری لازم است مانند سختی های جان دادن، عذاب و تنهایی و وحشت قبر و... . خوف و رجا در اصل وجود با هم در تلازم اند.

ج) شکر

شکر را "در نظر آوردن نعمت و آشکار کردن آن" معنا کرده اند. خدا خود را شکور، یعنی قدرشناس عمل بندگان و جبران کننده آن معرفی کرده است. این صفت خدا لازمه ربوبیت اوست.

آدمی برای تحقق شکرگزاری می باید:

- همه نعمت ها را از آن خدا ببیند
- از ولی نعمت خود و نعمت های او شادمان باشد.
- برای رضایت و طاعت او گام بردارد و نعمت ها را در جهت طاعت و دوری از معصیت به کار گیرد.

فزونی نعمت یکی از آثار شکر است. محبت الهی گوهر دیگری است که شامل حال شکرگزاران می گردد. مطالعه و تفکر پیوسته در مخلوقات و نعمت های الهی و تامل در پیچیدگی آنها و اینکه همه این امور را خدا برای هدایت بندگان آفریده، سبب می گردد که آدمی شکرگزاری کند. از دست دادن نعمت را تصور کرد، عظمت و اهمیت آن بیشتر آشکار می گردد.

فصل دوازدهم: رابطه مطلوب با خدا (اخلاق بندگی حداکثری)

الف) توکل

توکل در لغت به معنای وکیل گرفتن و واگذار کردن کار است. به کسی که انجام برخی از کارهای خود را به دیگری وامی گذارد، موکل و به کسی که انجام کار به او واگذار شده، وکیل می گویند. انسان متوکل امور خود را به خدا وامی نهد و او را وکیل خود می گیرد. صرف توکل بر خدا بدون استفاده از عوامل مادی نتیجه ای در بر ندارد. با تاسیس نظام علی و معلولی و سببیت بخشیدن به اسباب، ضمانت استجاب دعا بدون تمسک به اسباب و علل را از خود برداشته است. اعتماد به اسباب ناقض توکل است، انکار آن نافی توکل و انکار اراده ای است که بدانها اثر بخشیده است. انسان متوکل در پس پرده اسباب و علل، حقیقتی می بین که انسان غیرمتوکل از دیدن آن محروم است. نفس این معرفت، کمال انسان است. درجه امید به موفقیت در انسان متوکل بیشتر است که این خود موجب اراده ای مصمم تر و انگیزه ای قوی تر می گردد.

رفتار متوکلانه دو رکن دارد:

- تمسک به اسباب و علل مادی
- درک تاجر خدا و بی تاثیر بودن اسباب

پیامدها:

- امید
- نیرومندی و شکست ناپذیری
- نیرومندی و پایداری در برابر مشکلات
- قدرت بر تصمیم گیری
- جلب محبت خدا
- ترک گناه و عدم تسلط شیطان
- اعتماد به نفس، پیشرفت و بلند همتی
- آرامش و اطمینان قلبی
- کفایت امور
- دست یابی به رمت و ارزشمندی
- سرافرازی و بی نیازی
- تشخیص حق و باطل
- نجات از بدی ها و دشمنی ها

توکل در بستر بینش توحیدی زاییده می‌شود. راه رسیدن به توکل، ایجاد شناخت و معرفت و اصلاح بینش است. تامل در آیات و روایات مربوط به فضیلت توکل، تفکر در قدرت و عظمت الهی و حضور فراگیر او در عالم و... راه‌های موثری است.

ب) محبت

عشق نوعی شیفتگی و بی‌قراری نسبت به چیزی یا کسی است و عاشقی قرین نوعی مستی و ناهشیاری و بی‌خودی است. در عشق ورزی با خدا تردیدهایی وجود دارد: برخی آن را نه ممکن و نه مطلوب دانسته و ادعای عشق ورزی با خدا را بی‌بنیاد شمرده‌اند. پاره‌ای گفته‌اند محبت که وصفی شهوانی است، تنها به مادیات تعلق می‌گیرد و درباره خدا بی‌معناست. منظور از محبت خدا، اطاعت اوست که همان انجام اوامر و ترک نواهی اوست. همه‌ی انسان‌ها خدا را فطرتاً می‌شناسند. ریشه‌ی این عشق فطری نیاز عمیق به خداست. عشق به خدا سبب معرفت به او می‌شود؛ عاشقان حقیقی خدا را "عارف" نامیده‌اند. اولین گام برای دستیابی به محبت خدا معرفت اوست. یادآوری مستمر نعمات خدا باعث فزونی محبت می‌شود.

ج) رضا و تسلیم

رضا بدین معناست که بنده خدا حکم او را ناملایم نشمارد و از هر آنچه قضای الهی بر آن جاری است، کراهت نداشته باشد. رضا در برابر سخط و ناخشنودی است و با ترک هر گونه گلابه و اعتراض همراه است. تسلیم و تفویض همان سپردن کارها به خداست؛ آن گونه که خواست بنده هیچ دخالتی نداشته باشد. رضا فانی شدن خواست و رضای بنده در رضا و خواست خداست و تفویض آن است که بنده خود را دارای حق تصرف نداند. در رضا هنوز میل بنده وجود دارد، ولی آن را با میل خدا همسو کرده است، ولی در تسلیم به هیچ رو میلی وجود ندارد. تسلیم بالاتر از مقام رضاست. تفاوت دیگر اینکه، رضا بیشتر ناظر به نتیجه کار است و انسان پس از تلاش به نتیجه‌ای که خدا برایش مقدر کرده خشنود است، ولی تسلیم ناظر به نتیجه کار است ولی تسلیم ناظر به خود عمل است.

برای رضا و تسلیم می‌توان این مراتب را در نظر گرفت:

۱. مرتبه ابتدایی: بنده از آنچه خدا برایش مقدر کرده، کراهت قبلی نداشته باشد.
۲. مرتبه متوسط: بنده میل خود را با خواست خدا همسو کند و همان بخواهد که خدا می‌خواهد.
۳. مرتبه عالی: میل بنده هرگز مطرح نیست و بنده خود را خواست خدا محو و فانی کرده است.

بالاترین درجه تسلیم و رضا پایبندی به شریعت است.

یکی از آثار رضا و تسلیم، آرامش دنیوی است.

یکی از آثار رضای بنده به قضای الهی، خشنودی خدا از اوست که همان رضوان الهی است.

از دیگر آثار رضا، رشد نفس و بلوغ واقعی انسان است. به بیانی مقام رضا مخالفت با میل نفسانی و محو آن در اراده مولاست.

یکی دیگر از آثار رضا، بی‌نیازی و استغنای نفس است.

از دیگر آثار ارزشمند، اصلاح رابطه فرد با دیگران است. این اثر رضا و تسلیم، در ارتباط با دیگران یکی از مصادیق روشن تاثیر اخلاق بندگی در اخلاق اجتماعی است.

استجاب دعا از دیگر آثار رضاست. توجه به اینکه خدا بندگان را از عدم پدید آورده و او عالم و خیر محض است، عنصر کلیدی برای رسیدن به تسلیم و رضاست. عنصر دیگر، کیمیای محبت است که محب تماما محبوب خویش را می بیند و تمام حرکات خود را چنان سامان می بخشد که مطابق با خواست محبوب باشد. بلا و مصیبت نشانه حب خدا و عنایت او به بنده است. صبر بر مسائب و تسلیم در برابر مقدرات الهی، درجه رضا و تسلیم بالاتری را نصیب فرد می کند. رسیدن به مقام رضا مخالفت با خواسته های نفس و به بیانی جهاد با نفس است.

فصل سیزدهم: آسیب شناسی رابطه با دیگران

الف) ستم

اصطلاح معروف "ظلم" به معنای رعایت نکردن حق است. حق جایگاهی محوری دارد.

ظلم را به اعتبار کسانی که هر یک به نوعی حقی بر انسان دارند، به انواعی تقسیم شده است:

← ظلم به خدا

← ظلم به خود

← ظلم به دیگران

ظلم در تمام ای موارد، به معنای عدم مراعات حقوقی است که انسان در برابر آنها مسئول است. ظالم به کسی می گویند که خود را به سپاس گذاری از نعمت های بی شمار الهی و مراعات تکلیف شرعی ملزم نمی داند و در برابر توانایی ها و استعدادهایش مسئولیتی احساس نمی کند و از سویی حقوق دیگران را پایمال می کند. محرومیت از هدایت و حمایت و محبت خدا، مهم ترین پیامد ستمکاری است. خرابی شهرها، محرومیت از نعمت ها و نیز ابتلا به فتنه هایی چون تسلط ظالمان بر جامعه، از پیامدهای اجتماعی ظلم است. ظلم ناشی از سرپیچی قوا از اطاعت عقل است. از منظر قرآن، ظالم بیش تر و بیش تر از مظلوم گرفتار می شود. پیامدهای ظلم، بسته به کسی که مظلوم واقع می شود و میزان حقی که ضایع می گردد، متفاوت است. یکی از مهم ترین علل ظلم، ضعف ایمان و باورهای دینی است. مدیریت ناصحیح قوای انسانی و تسلط ناکافی بر کنترل خواهش های نفسانی یکی دیگر از اسباب تعدی است. برای اصلاح کوتاهی مراعات حقوق دیگران می توان درباره قبح ستم و اجحاف به حقوق دیگران اندیشید. گام بعد از تفکر، عزم است که مراد از آن، تصمیم به ترک ظلم و حرکت بر مدار عدالت، ادای واجبات، جبران مافات است. تفاوت درجه انسان ها به تفاوت درجات عزم اوست. مبارزه جدی، مستمر و منطقی با خواهش های نامشروع نفسانی به ویژه کنترل قوه غضب در این باره اثر گذار است؛ چرا که در واقع ظلم، بیشتر از مطالبات نابه جای قوه غضبیه ناشی می شود. یکی از مباحث مهم در اصلاح ظالمان و روابط ظالمانه اجتماعی، عوامل متوقف کننده ظلم هاست که یکی از آنها گذشت و بخشش است. گذشت از یک سو محصول توجه به این واقعیت است که بسیاری از مردم، فراموشکار و خطاکار و دچار عادات نادرست اند و از سویی دیگر نتیجه اصل برادری و تکریم اهل ایمان و خوش بینی نسبت به رفتار و نیت آنان است.

ب) تکبر

تکبر در اخلاق به معنای اظهار بزرگی است که از خود برتری بینی ناشی می شود. عجب نیز به همین معناست، اما با این تفاوت که درعجب، انسان از دیدن ویژگی های مثبت خویش فریفته و مغرور می شود ولی کبر آن است که انسان خود را نه تنها بالاتر از آنچه هست، بلکه بالاتر از دیگران می بیند. البته صرف اینکه کسی خود را بهره مند تر از دیگران بداند، به معنای تکبر نیست. باید میان تکبر و رفتار متکبرانه تفاوت نهاد: رفتار متکبرانه ای که نه برخاسته از تکبر، بلکه مثلاً به قصد تنبیه و تربیت فرد متکبر یا برای ایمنی از شر ناهلان و نامحرمان باشد. از سویی دیگر، تکبر گاه به سبب داشتن دارایی های معنوی (مانند ایمان و صفات پسندیده اخلاقی) است و گاه نیز به دلیل برخورداری از دارایی های مادی (مانند جمال و زیبایی و جایگاه اجتماعی). تکبر، نشان دهنده حماقت و سبک سری است. یکی از عوامل این ویژگی آن باشد که خود برتری بینی، به انسان مجال کسب دانش نمی دهد. تکبر همه ی صفات همنمی را شعله ور می سازد. بسیاری

از دانشمندان اخلاق، عجب را از اسباب تکبر دانسته اند. عجب ناشی از تصور نادرست انسان از قدر و منزلت خود و غفلت از رابطه انسان با خداست. برای درمان عملی تکبر باید رفتار متواضعانه را بر خود تحمیل نمود.

ج) بی‌مبالاتی در آداب معاشرت

انسان موجودی است اجتماعی که می‌خواهد با دیگران مانوس و مرتبط باشد آداب معاشرت را نمی‌توان با اخلاق یکی دانست؛ زیرا اخلاق عبارت است از ملکات راسخ روحی، و آداب نیز هیئت‌های پسندیدنی‌ای است که اعمال آدمی بدانها متصف می‌گردد. آداب معمولاً قالبی برای تحقق اخلاق به شمار می‌رود، اما اخلاق تابع ثوابت فطری و ساختار روحی و روانی انسان است. آداب تابع ریخت‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسی فرهنگی و تابع سلیقه‌های زیبایی‌شناختی و سنن بومی-اقليمی است. در حوزه آداب، زمانی که یک عمل نادرست تلقی می‌شود که توافقی اجتماعی زیر پا نهاده شود، اما تخلفات اخلاقی همیشه نادرست اند. به همین رو، تخلف اخلاقی نسبت به تخلف از آداب اجتماعی، زشتی بیشتری دارد. شناخت‌های اخلاقی به گونه‌ای بازتاب شناخت انسان نسبت به اهداف زندگی است. آداب اجتماعی را می‌توان به اعتبار خاستگاه‌های آنها به آداب دینی و غیر دینی تقسیم کرد.

آداب دینی به آدابی گفته می‌شود که منسوب به دین باشد؛ آدابی که یا مستقیماً مستند به نصوص دینی اند و یا اهل ایمان، آنها را براساس فهم خودشان از دین و با الهام از منابع دینی ابداع کرده، خود را مقید به مراعات آنها می‌دانند. اما آداب غیر دینی، آدابی اند که پیدایی و رواج آنها، در ویژگی‌های منطقه‌ای، نژادی، تاریخی و مانند آن ریشه دارد.

بی‌مبالاتی در آداب معاشرت سبب سردی روابط، پیدایش ذهنیت منفی در دیگران، محدود شدن ارتباطات و موجب انزوای اجتماعی می‌گردد. یکی از ریشه‌های بی‌مبالاتی در آداب معاشرت، عدم درک جایگاه جامعه و معاشرت اجتماعی است. ریشه‌ی دیگر این بی‌مبالاتی ممکن است ناآگاهی یا عدم درک حقوق متقابل اجتماعی باشد.

ایجاد تعهد اخلاقی، آداب دانی و توجه به ثمرات رعایت آداب، بی‌شک به تعالی و سلامت روابط اجتماعی می‌انجامد.

فصل چهاردهم: بهبود رابطه با دیگران (اخلاق اجتماعی حداقلی)

الف) عدالت

مفهوم مقابل ظلم، عدالت است که در حوزه روابط اجتماعی به معنای فضیلتی میان دو رذیلت ظلم و انظلام به کار می‌رود. عدل، میزان خدا در میان مردم است که آن را قرار داده است تا حق برپا داشته شود. عدالت به انفسی و آفاقی تقسیم می‌گردد.

عدالت انفسی: علمای اخلاق از آن به ملکه‌ی عدالت یاد می‌کنند و آن را حاصل سلامت، اعتدال و هماهنگی قوای عاقله، شهویه و غضبیه می‌دانند.

عدالت آفاقی: نتیجه گسترش عدالت‌های انفسی است که در آفاق جوامع، ظهور یافته است.

در عدالت فردی انفسی، نیروهای انسان تحت هدایت و تدبیر قوه عاقله راه کمال را می‌پیمایند، اما در عدالت آفاقی همین عناصر خود ساخته و به اعتدال رسیده، مبدا اجرای عدالت در جامعه می‌گردند. اصلاح فردی و آزادی معنوی لازمه و مقدمه اصلاح و آزادی اجتماعی است. عدالت از منظر دیگر، به مطلق و مقید تقسیم می‌شود. عدل مطلق آن است که خوبی آن به حکم عقل است و هیچ‌گاه منسوخ یا متصف به جور نمی‌شود؛ مانند احسان به مردم و خودداری از آزار دیگران. اما عدل مقید ممکن است منسوخ شود؛ همچون مقابله به مثل در برابر کسی که به انسان بدی کرده است. این عمل می‌تواند به جور متصف گردد. جزای کار بد سیئه نامیده می‌شود.

نتایج عدل را می‌توان از دو منظر فردی و اجتماعی بررسی کرد. از مهم‌ترین نتایج عدل در حوزه فردی، ترک ظلم است. یکی دیگر از ثمرات عدالت، جبران و اصلاح گذشته است. یکی دیگر از پیامدهای عدالت انفسی، نهادینه شدن عدالت اجتماعی است که بستر را برای رشد جامعه و ریشه کن شدن آفات چون فقر فراهم می‌سازد. رفاه گسترده نتیجه دیگر استقرار عدالت آفاقی است که در پی گسترش عدالت انفسی پدید می‌آید. عدالت از مهم‌ترین غایات دینی هم شمرده می‌شود. استقرار دین در جامعه به تحقق عدالت می‌انجامد. عدالت در سطح رهبری و مدیریت خرد و کلان جامعه موجب حیات اجتماعی می‌گردد. ظلم به نفس نشان دهنده عدم تعادل قوا در وجود آدمی است که نتیجه طبیعی آن بسنده نکردن انسان به حق خویش و تعدی به حقوق دیگران برای ارضای خواسته‌های نابجای نفس است. یکی دیگر از شایع‌ترین آفات عدل، نبود عزم عمومی جامعه در اجرای عدالت است. از جمله آفات عدالت، دشمنی و کینه‌توزی است. گسترش رافت و مهرورزی متقابل در جامعه و اجتناب از دامن زدن به اسباب کینه‌توزی، راهکار سوم برای تثبیت عدالت در جان آدمیان و بسط آنان در جامعه است. غفلتی که به هنگام قدرتمندی گریبان‌گیر انسان می‌شود از مهم‌ترین آفات عدالت است.

ب) تواضع

تواضع با خضوع و خشوع در ارتباط، با تکبر و تذلل در تقابل است؛ تکبر انسان خودش را بزرگتر می‌بیند و در تذلل نیز خود را کوچک‌تر از آنچه هست، می‌شمارد. تواضع، حلم و نرم‌خویی را برترین اخلاقیات دانسته‌اند.

تواضع نعمتی است که کسی به دارنده‌اش حسادت نکند و تکبر بلایی است که کسی مبتلای به آن را مورد ترحم قرار ندهد.

یکی از ثمرات تواضع، جلب دوستی و مودت مردم است.

یکی دیگر از پیامدهای تواضع، ایمنی از بسیاری از شرور جامعه است.

تواضع مقام و منزلت آدمی را در میان مردم تعالی می بخشد.

تواضع سبب گسترش اخلاق پسندیده می شود.

یکی از مهم ترین موانع تواضع در جامعه، هاله روانی نامناسب و تصور منفی از این معناست. بسیاری از مردم تواضع را زبونی، فرومایگی و مانند آن معنا می کنند که این امر دلایلی چند دارد:

- مردم دیده اند وقتی کسی تواضع بسیار دارد، از او سو استفاده می شود.
- کلمات قصار یا حکایت هایی شنیده یا خوانده اند که در آنها میان تواضع و مجازات و خواری ارتباط برقرار شده و سپس مضامین آنها را پذیرفته اند.
- بخاطر فروتنی تحقیر شده اند
- حد و حدود عزت نفس و شجاعت و اعتماد به نفس را در رفتارها یا در ذهنیت خودشان بسط بسیار داده اند.
- به اشتباه می پندارند کسی که فروتنی می کند، در واقع از خود نقطه ضعف نشان می دهد.
- گمان می کنند تواضع و فقر و ناداری ناگزیر به هم مربوط اند.
- تصور می کنند میان تواضع و زندگی کسل کننده ارتباطی وجود دارد.

یکی از مهم ترین موانع آراستگی به تواضع، مبتلا بودن به تکبر است.

ج) تادب به آداب اجتماعی

تأثیر متقابل میان ظاهر و باطن، آداب امتداد طبیعی اخلاق است. رعایت آداب اجتماعی سبب ایجاد روابط پایدارتر، عمیق تر میان افراد جامعه و موجب رشد ارزش های انسانی می گردد.

تادب به هر یک از آداب، انسان را به نوعی در نظر دیگران زیبا و آراسته می کند.

رعایت آداب پسندیده فردی و اجتماعی سبب می گردد فرد در نزد دیگران پر قدرت تر شود.

یکی از موانع رعایت آداب اجتماعی، عدم درک کارکردهای مثبت آن است. از موانع دیگر تادب به آداب اجتماعی، غیر منطقی بودن برخی آداب است.

این مانع به ویژگی حق جویی و حقیقت طلبی انسان باز می گردد.

فصل پانزدهم: رابطه مطلوب با دیگران (اخلاق اجتماعی حداکثری)

الف) برادری (مواخات)

جامعه اسلامی بر اساس روابط دوستانه، خالصانه و محبت آمیز بنا شده است. برادری در فرنگ اخلاق اسلامی، به احساس قربت و رابطه نزدیکی میان امت اسلامی اشاره دارد؛ افراد، جامعه ای را که در آن زندگی می کنند، از خود بدانند و با همگان احساس نزدیکی و خویشاوندی کنند. مفهوم برادری در تفکر اسلامی، هم در صحنه اندیشی و هم در ساحت عمل همواره از عوامل ایجاد جامعه سالم به شمار می رفته است. برادران دینی لزوماً از حیث دارایی، سن، جایگاه اجتماعی و حتی تقوا در یک سطح نیستند. بنابراین استاد و شاگرد، رییس و مرئوس و مانند آن در جامعه اسلامی برادران یکدیگرند.

تنظیم رابطه با دیگران بر محور خداجویی و حق طلبی، از برترین آموزه های انبیا در اخلاق اجتماعی و از کلیدی ترین راهکارهای استفاده از ظرفیت های جامعه در راه تعالی فرد و امت اسلامی است. این روح اخوت اسلامی تضمین کننده بقای دوستی ها و گسترش دلدادگی هاست. مصدر و مقصد تمام محبت های انسانی محبت الهی است و تا مادامی که این دوستی ها در مسیر حق در جریان باشد، ماندنی و اثرگذار است.

پیامد ها:

دوستی و برادری، فراهم کننده عالی ترین بستر تکامل مادی و معنوی برای افراد جامعه است. برخورداری جامعه از امنیت روانی و عاطفی و کاهش چشمگیر برخی پدیده های جوامع مدرن مانند افسردگی و از خودبیگانگی نیز حاصل همین برادری اسلامی است. یکی از ثمرات اخوت در جامعه، ایجاد زمینه مناسب امر به معروف و نهی از منکر است. روح برادری در جامعه، مسیر خودسازی و دیگرسازی را هموار می کند.

راهکارها:

برادری همچون سایر نعمت ها همواره پایدار نخواهد ماند، از این رو نیازمند پاسداری است. حفظ حرمت و حقوق برادران دینی یکی از مهم ترین عوامل صیانت از اخوت اسلامی است. بسیار دیده می شود که دوستان صمیمی به جهت شدت انس، نسبت به حرمت و حقوق یکدیگر بی توجه اند. گاه این بی توجهی با عبارت معروف "بین الاحباب تسقط الآداب" توجیه می شود؛ در حالی که می باید حرمت برادران صمیمی و حقوق آنها بیشتر رعایت گردد. بسیاری از رذایل اخلاقی مانند آفات برادری است.

ب) ایثار

ایثار و از خودگذشتگی از مکارم اخلاق اجتماعی و از مهم ترین فضایل اخلاقی است. ایثار به معنای دست شستن از حقوق و منافع خویش و مقدم داشتن دیگران است که بالاترین درجات احسان به شمار می آید. در روایات از ایثار به "خصلت خوبان"، "بهترین خوبی ها"، "بالاترین بزرگی ها"، "برترین عبادت"، "بزرگترین بزرگی" و "بالاترین مراتب ایمان" یاد شده است. در قرآن این صفت در ردیف برجسته ترین صفات اهل ایمان قرار گرفته که از آن جمله به از خودگذشتگی امیرمومنان در "لیلة المبيت" برای حفاظت از جان پیامبر اشاره شده است.

پیامدها:

ایثار و فداکاری که پای گذاردن بر هوای نفس است، به وارستگی از دنیا و رفع تعلقات مادی می انجامد. قرآن ایثار را موجب خشنودی خدا و سبب استواری روح می داند. ایثار به انسجام جامعه اسلامی و گسترش روح ایمان و خداپاوری در میان مردم کمک می کند و موجب افزایش امید به زندگی در بین طبقات محروم جامعه می گردد.

راهکارها:

مهم ترین مانع ایثار، دل بستگی به دنیا است. از این رو، هر چه جان انسان از این وابستگی وارسته تر باشد، در ایثار و از خودگذشتگی آسوده تر است. از موانع ایثار، ایمان نداشتن به "پاداش الهی و تاثیر آن در سعادت دنیوی و اخروی" است.

ج) استکبارستیزی

استکبار در برابر ایمان و تسلیم قرار دارد. استکبارستیزی به مبارزه با روحیه برتری جویی و استیلاطلبی اشاره دارد. اسلام هرگز اجازه نداده که نظام سلطه، دیگران را به بندگی بکشد. همه افراد امت اسلامی موظف اند با ظلم و ستم و استکبار مقابله کنند و عرفان دینی را با حماسه و جهاد اجتماعی درآمیزند. در فرهنگ نبوی ویژگی استکبارستیزی از فضایل بزرگ ایمانی به شمار می آید. از منظر قرآن، مستکبران بدون برخورداری از معیارهای فضیلت، خود را برتر و بزرگوارتر از دیگران می شمارند و در این ادعا به ملاک های جاهلانه مانند قدرت و ثروت تکیه می زنند.

پیامدها:

بزرگترین راهکار تربیتی برای ایجاد روحیه استکبارستیزی، پرورش روحیه آزادگی و پیراستگی از نقاط ضعفی همچون ترس و طمع است. یکی از موانع آفات این روحیه، عافیت طلبی، بزدلی، طمع ورزی، محافظه کاری، تسامح و تساهل و عادت به سرسپردگی و تذلل است. یکی دیگر از موانع مهم استکبارستیزی، روزمرگی و برخورد سطحی و بدون تأمل با مسائل است که خود نوعی غفلت به شمار می آید و ادامه یافتن آن، آدمی را از بصیرت محروم می کند و قدرت تشخیص و عمل به وظیفه زایل می شود. از سویی قدرت طلبی، رقابت جویی و تعصب گروهی و نژادی نیز آفت این روحیه است که باید با آنها مبارزه کرد.